

تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت از منظر رئالیسم نئوکلاسیک

۲۰۲۵ - ۲۰۱۵

حسن جعفرزاده^۱،

بنیامین طاهری^{۲*}،

حمید خسروی^۳،

چکیده

تحولات ژئوپلیتیکی منطقه غرب آسیا در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، به‌ویژه در سه ساله اخیر، ساختار، کارکرد و منطق راهبردی «محور مقاومت» را با دگرگونی‌هایی جدی مواجه ساخته است. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و چارچوب بازدارندگی شبکه‌ای، در پی تبیین به این مسئله است که چگونه تغییرات امنیتی و سیاسی منطقه‌ای، به‌ویژه پس از درگیری‌های گسترده میان محور مقاومت و رژیم اسرائیل از ۲۰۲۳ به بعد، بر نوع بازدارندگی و قدرت راهبردی این محور اثر گذاشته‌اند.

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی با گرایش آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.
Email: jafarzadeh98hsn@gmail.com

۲. دانشجو دکتری، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: benyamin.taheri021@gmail.com.

۳. استادیار، دانشگاه جامع امام حسین، تهران، ایران
Mahdiyar9595@Gmail.com Email:

پرسش اصلی مقاله آن است که: تحولات ژئوپلیتیکی چه اثری بر توازن قدرت و الگوی بازدارندگی محور مقاومت در مواجهه با رژیم اسرائیل داشته‌اند؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا است که ترکیب دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در محور مقاومت، تحت تأثیر فشارهای داخلی و خارجی، تضعیف انسجام راهبردی و تحول در الگوهای تقابل با رژیم اسرائیل، به سمت بازدارندگی نامتمرکز و چندلایه مبتنی بر شبکه‌های پراکنده امنیتی و عملیاتی حرکت کرده است. این پژوهش به روش کیفی و با استفاده از تحلیل اسنادی انجام شده و داده‌های آن از منابع علمی معتبر فارسی، عربی و انگلیسی گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که محور مقاومت در دهه اخیر، به ویژه پس از سال ۲۰۲۳، به دلیل حملات دقیق اطلاعاتی، ضعف دولت‌های هم‌پیمان و محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی، به جای انسجام نظامی - سیاسی متمرکز، به راهبردهایی با ماهیت پراکنده، غیررسمی و محلی متوسل شده است. در این چارچوب، بازدارندگی کلاسیک جای خود را به بازدارندگی شبکه‌ای داده که نیازمند بازنگری در تحلیل‌های سنتی از قدرت این محور است.

کلیدواژه‌ها:

محور مقاومت، اسرائیل، تحولات ژئوپلیتیکی، رئالیسم نئوکلاسیک، بازدارندگی شبکه‌ای.

طی یک دهه اخیر، خاورمیانه شاهد تحولات ژئوپلیتیکی چشم گیری بوده که ساختارهای سنتی قدرت در این منطقه را متأثر ساخته است. در میان این دگرگونی‌ها، آنچه بیش از پیش به عنوان یک پدیده راهبردی مطرح شده، بازتعریف نقش و کارکرد «محور مقاومت» است؛ مجموعه‌ای از دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی با پیوندهای ایدئولوژیک، امنیتی و عملیاتی با جمهوری اسلامی ایران که به صورت غیررسمی اما منسجم در برابر رژیم اسرائیل و متحدان غربی آن صف آرایی کرده‌اند. این محور که شامل ایران، دولت سوریه (تا پیش از سقوط اسد)، حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن، حماس و جهاد اسلامی است، همواره خود را بازیگری مقاوم در برابر پروژه‌های سلطه جویانه جهانی معرفی کرده، اما در سال‌های اخیر با چالش‌هایی عمیق و پیچیده روبه‌رو شده است.

از اواسط دهه ۲۰۱۰ میلادی، عواملی چون افزایش فشارهای بین‌المللی بر ایران، بروز بحران‌های مزمن در ساختارهای سیاسی سوریه و لبنان، تحولات میدانی در عراق و یمن و نیز رشد تهدیدات اطلاعاتی و سایبری رژیم اسرائیل، موجب شده تا انسجام پیشین این محور به تدریج فرسایش یابد. اوج این روند را می‌توان در رویدادهای سال ۲۰۲۳ مشاهده کرد؛ زمانی که در پی حمله حماس به اراضی اشغالی، زنجیره‌ای از درگیری‌های چندلایه میان رژیم اسرائیل و اجزای محور مقاومت در جبهه‌های مختلف شکل گرفت. این درگیری‌ها با ترور فرماندهان نظامی، تخریب زیرساخت‌های لجستیکی و افزایش عملیات‌های سایبری همراه بود و بسیاری از تحلیل‌گران را به این نتیجه رساند که این محور دیگر واجد توان بازدارندگی کلاسیک است.

آنچه در این میان اهمیت می‌یابد، بررسی سازوکارهای تغییر در ماهیت بازدارندگی این محور است. برخلاف گذشته که محور مقاومت با تکیه بر ساختارهای متمرکز،

قابلیت پاسخ‌گویی هماهنگ و ضربه متقابل داشت، امروزه به نظر می‌رسد این کنش‌گری منطقه‌ای به سمت مدلی از بازدارندگی غیرمتمرکز، چندکانونی و مبتنی بر شبکه‌های محلی حرکت کرده است. این تغییر نه تنها در عرصه میدانی بلکه در سطوح راهبردی و ادراکی نیز بازتاب یافته و موجب بازتعریف نقش و جایگاه بازیگران در این چارچوب شده است. تحلیل این وضعیت نیازمند رویکردی نظری است که هم به فشارهای بیرونی و هم به متغیرهای درونی توجه داشته باشد. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، از جمله چارچوب‌هایی است که با ترکیب فشارهای سیستم بین‌المللی و عوامل داخلی مانند ادراک نخبگان، ضعف یا قوت نهادهای حکمرانی و محدودیت‌های ساختاری، می‌تواند تحلیلی جامع از رفتار کنش‌گران ارائه دهد. به‌ویژه در مورد ایران که در نقش محور هدایتگر این جریان عمل می‌کند، می‌توان دریافت که سیاست خارجی آن در قبال محور مقاومت، نه صرفاً تابع فشارهای خارجی، بلکه متأثر از مؤلفه‌های داخلی مانند بحران اقتصادی، منازعات سیاسی، نارضایتی اجتماعی و نیز ساختار تصمیم‌گیری امنیتی و نظامی بوده است.

در همین چارچوب، می‌توان چنین استدلال کرد که تضعیف تدریجی دولت‌های هم‌پیمان، ناتوانی حزب‌الله در تثبیت سیاسی لبنان، فروپاشی تدریجی دولت مرکزی در سوریه، فرسایش لجستیکی و روانی در یمن و عراق، همگی شرایطی را فراهم آورده‌اند که محور مقاومت از یک بازیگر منطقه‌ای منسجم، به مجموعه‌ای از شبکه‌های مقاومتی پراکنده تبدیل شود. این روند، اگرچه همچنان در برخی جبهه‌ها موجب کنش‌های امنیتی برای رژیم اسرائیل می‌شود، اما دیگر از ساختار بازدارندگی کلاسیک برخوردار نیست و به‌ناچار به‌سوی الگوهای جدیدی از مقاومت غیرمتمرکز سوق یافته است.

با توجه به این بستر، مسئله محوری این پژوهش آن است که در یک دهه اخیر، به‌ویژه از سال ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، چه تحولاتی در عرصه ژئوپلیتیکی رخ داده که موجب

دگرگونی در ساختار و منطق بازدارندگی محور مقاومت در برابر رژیم اسرائیل شده است. از سوی دیگر، این مطالعه بر آن است تا نشان دهد چگونه ترکیب پیچیده‌ای از متغیرهای داخلی و بین‌المللی، موجب تغییر عملکرد و راهبرد این محور شده و الگوهای سنتی کنش‌گری آن را ناکارآمد ساخته است. برای پاسخ به این مسئله، فرض بر آن است که محور مقاومت، متشکل از دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی هم‌راستا، در مواجهه با فشارهای هم‌زمان از خارج (همچون تحریم‌ها، حملات اطلاعاتی، ترورها و جنگ‌های نیابتی) و از درون (مانند ناکارآمدی سیاسی، بحران‌های اقتصادی و افت مشروعیت)، به ناچار از الگوی بازدارندگی کلاسیک فاصله گرفته و به سوی مقاومت چندلایه، پراکنده و مبتنی بر ظرفیت‌های محلی و سیال گرایش یافته است.

هدف از انجام این پژوهش، تحلیل روندهای کلان تغییر در ساختار بازدارندگی، انسجام و موقعیت منطقه‌ای محور مقاومت در دهه گذشته، با تمرکز بر سال‌های اخیر است.

همچنین، از منظر نظری، این پژوهش در پی آزمودن کارآمدی نظریه رئالیسم نئوکلاسیک در تبیین تحولات بازیگرانی است که در ساختارهای رسمی دولت-ملت قرار نمی‌گیرند، اما در معادلات امنیتی منطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند.

ساختار مقاله بر پایه این مسیر تحلیلی طراحی شده است: نخست، به بررسی پیشینه پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی در این زمینه پرداخته می‌شود. سپس، چارچوب نظری مقاله در قالب نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و مفهوم بازدارندگی شبکه‌ای ارائه خواهد شد. در ادامه، روش تحقیق معرفی و سپس، تحلیل دقیق و مستند تحولات محور مقاومت ارائه می‌گردد. سرانجام، مقاله با نتیجه‌گیری تحلیلی و ارائه پیشنهادهایی برای سیاست‌گذاری و پژوهش‌های آتی به پایان خواهد رسید.

پیشینه پژوهش

در زمینه تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت و تأثیر آن بر بازدارندگی و امنیت منطقه ای در دهه اخیر، مطالعات متعددی صورت گرفته است که ابعاد مختلف ساختاری، راهبردی و امنیتی این محور را مورد بررسی قرار داده‌اند. بسیاری از پژوهش‌ها بر نقش جمهوری اسلامی ایران و دیگر بازیگران کلیدی محور مقاومت همچون حزب‌الله، حشدالشعبی و انصارالله در تغییرات منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات رژیم اسرائیل و دیگر قدرت‌های جهانی تأکید دارند. این تحقیقات عمدتاً به تحلیل الگوهای مختلف بازدارندگی، به‌ویژه بازدارندگی نامتقارن و شبکه‌ای و همچنین چالش‌های داخلی و خارجی محور مقاومت در پاسخ به تحولات جدید پرداخته‌اند. در برخی از این مطالعات، تأثیر متغیرهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بر انسجام و عملکرد محور مقاومت و در برخی دیگر، ابعاد نظامی و امنیتی آن مدنظر قرار گرفته است. با این حال، بیشتر پژوهش‌ها در چارچوب تحلیل‌های سنتی بازدارندگی و فشارهای خارجی به تحلیل رفتار محور مقاومت پرداخته‌اند و به دگرگونی‌های ساختاری درونی و تأثیر آن‌ها بر الگوهای بازدارندگی توجه کمتری داشته‌اند. پژوهش حاضر با استفاده از نظریه رئالیسم نئوکلاسیک و تأکید بر تحولات داخلی و خارجی، در پی تحلیل چگونگی تغییرات اخیر در محور مقاومت، به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ و تأثیر آن بر الگوهای بازدارندگی و توازن قدرت در این محور است.

۱. عزیزاده (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت و جایگاه ایران در منطقه خاورمیانه» به تحلیل تغییرات ساختاری در محور مقاومت و تأثیر آن بر موقعیت ایران در برابر قدرت‌های جهانی پرداخته است؛ اما پژوهش حاضر در صدد تبیین اثرات تحولات ژئوپلیتیکی بر توازن قدرت و بازدارندگی در محور مقاومت به‌ویژه در مواجهه با رژیم اسرائیل است.

۲. میرزایی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «جایگاه بازدارندگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: تحلیلی بر الگوهای بازدارندگی و امنیت ملی» به بررسی نقش سیاست‌های بازدارندگی در تصمیمات سیاست خارجی ایران پرداخته است. درحالی که پژوهش حاضر بیشتر به دگرگونی‌های ژئوپلیتیکی محور مقاومت و تأثیر این تحولات بر الگوهای بازدارندگی تمرکز دارد.

۳. یعقوبی (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان «دین و سیاست در محور مقاومت: تأثیرات ایدئولوژی‌های مذهبی بر امنیت منطقه‌ای» به بررسی پیوندهای ایدئولوژیک میان کشورهای محور مقاومت و تأثیر آن‌ها بر سیاست‌های منطقه‌ای پرداخته است. پژوهش حاضر برخلاف این رویکرد، بیشتر به تحلیل تحولات امنیتی و ساختار بازدارندگی در سطح میدانی و راهبردی محور مقاومت می‌پردازد.

۴. صادقی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «تحلیل نقش گروه‌های مقاومت در امنیت منطقه‌ای خاورمیانه» به بررسی نقش گروه‌های مقاومت در ایجاد ثبات منطقه‌ای پرداخته است. این پژوهش در مقایسه با تحقیق مذکور، بیشتر به چگونگی تحول بازدارندگی و چالش‌های امنیتی پیش‌روی محور مقاومت در سال‌های اخیر توجه دارد.

۵. طاهری (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «تحولات محور مقاومت پس از جنگ سوریه: تغییرات راهبردی و امنیتی در خاورمیانه» به تحلیل تغییرات راهبردی در محور مقاومت و تأثیر این تحولات بر امنیت منطقه پرداخته است. پژوهش حاضر بر این نکته متمرکز است که چگونه این تحولات به تغییر الگوهای بازدارندگی محور مقاومت و به‌ویژه در برابر رژیم اسرائیل منجر شده است.

۱. گاسه^۱ (۲۰۱۴) در پژوهشی با عنوان «کشورهای خلیج فارس و نظم جدید خاورمیانه» به تحلیل سیاست‌های قدرت‌های خلیج فارس و تحولات منطقه‌ای پرداخته است. در حالی که پژوهش حاضر بیشتر به بررسی تحولات محور مقاومت و اثرات آن بر سیاست‌های منطقه‌ای در برابر اسرائیل می‌پردازد.
۲. خلیلزاد^۲ (۲۰۰۴) در کتاب خود با عنوان «ایالات متحده و خاورمیانه: مطالعه‌ای در دیپلماسی» به بررسی دیپلماسی ایالات متحده در خاورمیانه پرداخته است. برخلاف پژوهش حاضر که به تحلیل تحولات درونی محور مقاومت و چگونگی تأثیر آن‌ها بر توازن قدرت و بازدارندگی در برابر اسرائیل توجه دارد.
۳. کاتز^۳ (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان «نقش در حال تحول حزب‌الله در دینامیک‌های امنیتی منطقه‌ای» به تحلیل نقش حزب‌الله لبنان در تحولات امنیتی خاورمیانه پرداخته است. پژوهش حاضر برخلاف آن به تغییرات ساختاری و اثرات آن‌ها بر بازدارندگی محور مقاومت به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ توجه دارد.
۴. صادقی (۲۰۲۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «جنگ نامتقارن ایران و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای» به بررسی جنگ‌های نامتقارن ایران و تأثیر آن‌ها بر امنیت منطقه‌ای پرداخته است. این پژوهشی برخلاف آن، به تحلیل تحولات اخیر در محور مقاومت و الگوهای جدید بازدارندگی شبکه‌ای پرداخته است.
۵. برتی^۴ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «تحول دینامیک‌های توان نظامی حزب‌الله» به تحلیل تغییرات در توان نظامی حزب‌الله و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای پرداخته است. پژوهش حاضر بیشتر به تأثیر تحولات امنیتی و ژئوپلیتیکی بر بازدارندگی محور مقاومت و روندهای جدید آن در مقابل اسرائیل پرداخته است.

1. Gause
2. Khalilzad
3. Katz
4. Berti

نوآوری اصلی این پژوهش در چند سطح قابل تشخیص است. نخست، برخلاف بخش عمده‌ای از مطالعات پیشین که تحولات محور مقاومت را صرفاً با رویکردهای کلان رئالیسم یا تمرکز بر متغیرهای نظامی-امنیتی تحلیل کرده‌اند، این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک به بررسی ترکیب متغیرهای سیستمیک (ساختار قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای) و متغیرهای واحد محور (ویژگی‌های داخلی و تصمیم‌سازی بازیگران محور مقاومت) می‌پردازد؛ رویکردی که تاکنون کمتر در ادبیات مربوط به محور مقاومت به کار گرفته شده است. دوم، پژوهش حاضر با تمرکز بر دوره زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ و به ویژه تحولات پس از سال ۲۰۲۳، خلأ قابل توجهی را در مطالعات موجود پر می‌کند. بیشتر پژوهش‌های پیشین تا حوالی ۲۰۱۹ یا حداکثر ۲۰۲۱ را پوشش می‌دهند و به تحولات نوظهور در سه ساله اخیر، به ویژه پس از درگیری‌های مستقیم و چندجبهه‌ای محور مقاومت با رژیم اسرائیل، توجه نظام‌مند نداشته‌اند. سوم، این مقاله با تکیه بر مفهوم «بازدارندگی شبکه‌ای» به عنوان چارچوب تحلیلی، الگوی جدیدی از قدرت و بازدارندگی محور مقاومت را معرفی می‌کند که از الگوی کلاسیک و متمرکز فاصله گرفته و به سمت ساختارهای پراکنده، غیرمتمرکز و چندلایه حرکت کرده است. این مفهوم به طور خاص، نوآوری تحلیلی مهمی در فهم رفتار محور مقاومت در برابر فشارهای امنیتی و سیاسی جدید به‌شمار می‌رود.

مبانی نظری

تحلیل سیاست خارجی و رفتار ژئوپلیتیکی بازیگران در نظام بین‌الملل، همواره نیازمند چارچوبی نظری است که بتواند هم به ساختارهای محیطی توجه کند و هم به متغیرهای درون‌زا. در این راستا، نظریه رئالیسم نئوکلاسیک از جمله نظریه‌های تلفیقی در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود که کوشیده است نارسایی‌های رئالیسم ساختاری را با افزودن

سطح تحلیل داخلی جبران نماید. برخلاف رئالیسم ساختاری (نئورئالیسم) که تنها بر فشارهای سیستمی در عرصه بین الملل تمرکز دارد، رئالیسم نئوکلاسیک بر آن است که سیاست خارجی دولت‌ها و بازیگران شبه‌دولتی نتیجه تعامل پیچیده‌ای میان متغیرهای سیستماتیک (مانند توزیع قدرت در نظام بین‌الملل) و متغیرهای داخلی (مانند ادراک تصمیم‌گیرندگان، ظرفیت نهادی، مشروعیت داخلی و انسجام اجتماعی) است. نویسندگانی همچون گیدئون رز^۱، کریستوفر لاین^۲، راندال شوولر^۳ و مارکوس هولر^۴ در توسعه این دیدگاه نقش کلیدی داشته‌اند. در نگاه این متفکران، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نه فقط پاسخ واکنشی به محرک‌های بیرونی، بلکه محصول درک نخبگان از تهدیدات، فرصت‌ها و محدودیت‌های داخلی است. این نظریه برای تحلیل محور مقاومت مناسب است، چرا که با وجود عناصر ساختاری (مانند تهدید اسرائیل یا حضور ایالات متحده در منطقه)، تفاوت واکنش‌ها در ایران، لبنان، عراق یا یمن تنها با بررسی مؤلفه‌های داخلی قابل‌درک است.

در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، دو دسته متغیر نقش کلیدی ایفا می‌کنند:

۱. **متغیرهای سیستمی:** شامل توازن قدرت منطقه‌ای، تهدیدات امنیتی مشترک، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، مداخلات خارجی و حضور نظامی قدرت‌های بزرگ در منطقه. در مورد محور مقاومت، این متغیرها خود را در قالب حضور آمریکا در خلیج فارس، حملات اسرائیل به لبنان و سوریه، محاصره یمن و تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نشان می‌دهند.

۲. **متغیرهای واحدی (درون‌زا):** شامل ادراک رهبران، ساختار قدرت داخلی، ظرفیت‌های نظامی، مشروعیت اجتماعی، انسجام سیاسی و سازماندهی نهادی.

1. Rose - 1998
2. Layne 2006
3. Schweller 2004
4. Holler 2013

به‌عنوان مثال، تفاوت در واکنش ایران و عراق به تحولات امنیتی مشابه، یا میزان انعطاف‌پذیری حزب‌الله در پاسخ به فشار اسرائیل، به این دسته متغیرها بازمی‌گردد.

برای تحلیل دقیق‌تر رفتار محور مقاومت، به‌ویژه در سال‌های اخیر، مفهوم مکملی تحت عنوان بازدارندگی شبکه‌ای نیز قابل استفاده است. بازدارندگی در مفهوم سنتی، براساس تهدید به پاسخ متقابل مؤثر در برابر تجاوز دشمن تعریف می‌شود؛ اما در فضای جدید امنیتی که بازیگران غیردولتی، شبکه‌های نیابتی و فناوری‌های غیرمتمرکز (نظیر پهپادها، جنگ سایبری و عملیات اطلاعاتی) نقش یافته‌اند، شکل جدیدی از بازدارندگی ظهور کرده که مبتنی بر پراکندگی، انعطاف و اتصال میان بازیگران مختلف است.

در این چارچوب، بازدارندگی نه لزوماً حاصل توان بالای تسلیحاتی یک دولت خاص، بلکه نتیجه پیوندهای متقابل و توان تحرک غیرمتمرکز گروه‌های پراکنده است که می‌توانند هزینه مقابله را برای دشمن افزایش دهند. محور مقاومت در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از جنگ ۲۰۲۳، به سمت چنین الگویی متمایل شده است. نبود مرکزیت قوی (نظیر تضعیف دولت سوریه)، افزایش فشارهای بین‌المللی و تهدیدهای فزاینده اطلاعاتی از سوی رژیم اسرائیل، موجب شده‌اند که گروه‌های مختلف مقاومت بیشتر بر ظرفیت‌های موضعی و ارتباطات فراملی غیررسمی تکیه کنند تا بر هماهنگی راهبردی دولتی. نکته کلیدی در تلفیق این دو چارچوب نظری (رئالیسم نئوکلاسیک و بازدارندگی شبکه‌ای) آن است که بتوان نشان داد چگونه تحولات در ساختار داخلی و بین‌المللی، به دگرگونی در الگوی بازدارندگی منجر شده‌اند. رئالیسم نئوکلاسیک توضیح می‌دهد که چرا بازیگرانی چون ایران یا حزب‌الله، علی‌رغم تهدیدات مشابه، به گزینه‌هایی همچون جنگ مستقیم، عملیات پراکنده یا سکوت راهبردی متوسل می‌شوند. در مقابل، بازدارندگی شبکه‌ای نشان می‌دهد که در نبود انسجام دولت‌محور، چگونه شبکه‌ای از کنش‌گران غیردولتی می‌تواند همچنان تهدیدآفرین باشد.

از این منظر، تحلیل ژئوپلیتیکی محور مقاومت در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ نه تنها مستلزم بررسی روندهای منطقه‌ای، بلکه نیازمند درک عمیق از ساختار درونی هر عضو از این محور، ظرفیت‌های مستقل و نوع پیوندهای آن با محور کلی است. تنها با چنین رویکرد تلفیقی است که می‌توان فهمید چرا محور مقاومت از الگوی بازدارندگی متمرکز کلاسیک فاصله گرفته و به ساختاری سیال، پراکنده و موضعی با پویایی بالا تبدیل شده است؛ الگویی که هرچند همچنان قابلیت آفرینش هزینه را دارد، اما در برابر تهدیدات سازمان‌یافته و استراتژیک، دچار شکنندگی و آسیب‌پذیری است.

یافته‌های پژوهش

مفهوم و نظریه مقاومت

مفهوم مقاومت از دیرباز در اندیشه سیاسی و روابط بین‌الملل جایگاهی اساسی داشته و همواره به‌عنوان کنشی معطوف به ایستادگی در برابر سلطه و نابرابری مورد توجه قرار گرفته است. در سنت‌های سیاسی غربی، از اندیشه ماکیاوولی و جان لاک تا هانا آرننت، مقاومت به مثابه واکنشی مشروع در برابر قدرت نامشروع و استبدادی تبیین شده است. در جهان غیرغربی نیز این مفهوم به‌ویژه در جریان‌های ضد استعماری قرن بیستم برجسته شد؛ به گونه‌ای که متفکرانی همچون فرانتس فانون، مقاومت را نه صرفاً واکنشی سیاسی، بلکه فرآیندی هویت‌ساز برای ملت‌های در بند و راهی برای بازسازی فرهنگی و اجتماعی در برابر سلطه استعمار دانستند. این ریشه‌های فکری موجب شدند مقاومت به تدریج از سطح فردی و اخلاقی به سطح جنبش‌های رهایی‌بخش و امنیتی ارتقا یابد. در خاورمیانه، این ارتقا با ویژگی‌های خاص منطقه‌ای ترکیب شد و در پیوند با تجربه استعمار، اشغال و شکل‌گیری رژیم اسرائیل به یک چارچوب ژئوپلیتیکی تبدیل گردید. مقاومت در این منطقه دیگر یک گفتمان صرفاً نظری نبود، بلکه به صورت یک راهبرد بقا و مقابله در برابر

قدرت‌های مسلط ظهور کرد. به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، مقاومت به‌عنوان استراتژی امنیتی و سیاسی در برابر اسرائیل و آمریکا بازتعریف شد و زمینه‌ساز شکل‌گیری «محور مقاومت» به‌عنوان یک شبکه فراملی گردید (برزگر، ۱۳۹۹: ۴۴). این تحول به معنای آن بود که مقاومت در غرب آسیا از سطح شعار و ایدئولوژی انقلابی به یک الگوی عملیاتی در سیاست منطقه‌ای ارتقا یافت.

محور مقاومت به‌عنوان مهم‌ترین تجلی عملی این مفهوم، تلفیقی از ابعاد ایدئولوژیک، نظامی و ژئوپلیتیکی است. از منظر ایدئولوژیک، این محور با تکیه بر آموزه‌های اسلام سیاسی شیعی، گفتمان شهادت و ضدیت با استعمار و صهیونیسم مشروعیت خود را به‌ویژه در جوامع شیعی و عربی کسب کرده است (یعقوبی، ۱۳۹۷: ۹۰). از منظر نظامی و امنیتی، مقاومت در قالب جنگ‌های نامتقارن، استفاده از تاکتیک‌های چریکی، عملیات موشکی و اخیراً جنگ سایبری بروز یافته است؛ راهبردی که توانسته در برابر دشمنی برتر از حیث نظامی نوعی بازدارندگی نسبی ایجاد کند (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۳۸). از منظر ژئوپلیتیکی نیز محور مقاومت با شبکه‌سازی میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی، ساختاری سیال و فراملی پدید آورده است؛ ساختاری که نمونه آن را می‌توان در پیوند ایران، حزب الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن و تا حدی دولت سوریه مشاهده کرد (قنبری و شاکری، ۱۴۰۰: ۷۴). این ویژگی سبب شده است که محور مقاومت برخلاف ائتلاف‌های کلاسیک دولتی، نه بر پیمان‌های رسمی بلکه بر پیوندهای ایدئولوژیک، امنیتی و عملیاتی متکی باشد. چنین پیوندی مفهوم مقاومت را از سطحی صرفاً هویتی به سطح راهبرد ژئوپلیتیک ارتقا داده و آن را به ابزاری برای بازدارندگی منطقه‌ای بدل کرده است (استینبرگر، 2021: 19).

در تبیین علمی این پدیده، نظریه رئالیسم نوکلاسیک چارچوبی تحلیلی برای فهم مقاومت و محور مقاومت فراهم می‌سازد. این نظریه بر آن است که سیاست خارجی نه

صرفاً براساس فشارهای ساختاری نظام بین الملل، بلکه به عنوان برآیند تعامل این فشارها با ظرفیت‌های داخلی و ادراک نخبگان شکل می‌گیرد (راس، 1998: 152). بر همین اساس، مقاومت را نمی‌توان صرفاً واکنشی به تهدیدات اسرائیل و ایالات متحده دانست، بلکه باید آن را محصول ترکیب محرک‌های خارجی و توانایی‌های داخلی هر یک از اعضای محور مقاومت تلقی کرد. به بیان دیگر، درحالی‌که فشارهای بیرونی ثابت و شدید هستند، کارایی مقاومت بسته به میزان انسجام داخلی، مشروعیت اجتماعی و توان نهادی اعضا متغیر است. به عنوان نمونه، حزب‌الله لبنان علی‌رغم برخورداری از توان موشکی گسترده، به دلیل بحران اقتصادی و فرسایش مشروعیت سیاسی در داخل لبنان، در سال‌های اخیر واکنش‌های محدود و محتاطانه‌ای در برابر حملات اسرائیل نشان داده است (شریفی، ۱۴۰۲: ۶۸). حشدالشعبی در عراق نیز به دلیل چندپارگی داخلی و تعارض با دولت مرکزی، نتوانسته به یک نیروی بازدارنده منسجم تبدیل شود (سلیمانی و فتحی، ۱۴۰۱: ۶۵). در مقابل، انصارالله یمن توانسته است با وجود محدودیت‌های شدید ساختاری، الگویی از بازدارندگی موشکی و پهپادی ایجاد کند، هرچند این مقاومت نیز بیشتر بر ملاحظات داخلی و جنگ فرسایشی یمن متکی بوده تا هماهنگی کامل با محور (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۴۱). این موارد نشان می‌دهد که مفهوم مقاومت در عمل نه فقط تحت تأثیر تهدیدات خارجی، بلکه به شدت وابسته به شرایط داخلی و ظرفیت نهادی هر بازیگر است.

همین امر به پیدایش الگوی «بازدارندگی شبکه‌ای» در محور مقاومت منجر شده است. در شرایطی که امکان بازدارندگی متمرکز و کلاسیک وجود ندارد، بازیگران محور مقاومت از طریق شبکه‌ای پراکنده و غیرمتمرکز به ایجاد هزینه برای دشمن می‌پردازند. این الگو متکی بر پراکندگی جغرافیایی، تنوع ابزارها و پیوندهای افقی میان بازیگران است و می‌تواند توان دشمن را در محاسبه دقیق تهدید کاهش دهد (فتاحی و زمانی، ۱۳۹۷:

۸۲). با این حال، تجربه سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ نشان داد که بازدارندگی شبکه‌ای نیز بدون انسجام سیاسی و هماهنگی راهبردی کافی، به سختی می‌تواند کارآمدی خود را حفظ کند. حملات گسترده اسرائیل به زیرساخت‌های لجستیکی و فرماندهی در سوریه و لبنان، عملیات‌های سایبری و ترورهای هدفمند، شکاف‌های این ساختار را آشکار ساخت و نشان داد که مقاومت بدون پشتوانه نهادی و انسجام داخلی، بیشتر به صورت دفاعی و منفعل عمل می‌کند (هاس 29: 2025). به بیان دیگر، مقاومت به عنوان یک نظریه عملیاتی در محور مقاومت اگرچه توانسته هزینه‌هایی برای دشمن ایجاد کند، اما بدون بازتعریف داخلی و تقویت مشروعیت اجتماعی، نمی‌تواند جایگزین مؤثری برای بازدارندگی کلاسیک باشد.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که مفهوم مقاومت در محور مقاومت، هم‌زمان واجد ابعاد هویتی، امنیتی و ژئوپلیتیکی است و با تکیه بر نظریه رئالیسم نوکلاسیک می‌توان فهمید که این مفهوم صرفاً بازتاب تهدیدات خارجی نیست، بلکه به شدت متأثر از ظرفیت‌های داخلی و ادراک نخبگان سیاسی و امنیتی هر کشور یا گروه است. این واقعیت نشان می‌دهد که آینده محور مقاومت نه در گرو شدت فشار اسرائیل یا آمریکا، بلکه بیش از هر چیز در گرو بازسازی مشروعیت اجتماعی، انسجام نهادی و توانایی تعریف راهبردهای نوین بازدارندگی خواهد بود (Smart Thinking, 2025: 22). بدین ترتیب، نظریه مقاومت اگرچه در سطح گفتمانی همچنان پر قدرت باقی مانده است، اما در سطح عملیاتی نیازمند بازتعریف و تقویت ساختاری است تا بتواند همچنان به عنوان مبنای بقا و بازدارندگی در ژئوپلیتیک غرب آسیا عمل کند.

دگرگونی ژئوپلیتیکی محور مقاومت با تمرکز بر نقش ایران

در بررسی بازتعریف ژئوپلیتیکی محور مقاومت، به ویژه در بازه ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، آنچه

بیش از هر عامل دیگری اهمیت دارد، تغییر در منطق راهبردی و شکل بازدارندگی این محور است. محور مقاومت که در ابتدا مبتنی بر الگوی ائتلافی متشکل از دولت‌ها و بازیگران غیردولتی با محوریت ایران شکل گرفته بود، در دهه گذشته با چرخشی قابل توجه در ساختار، اولویت‌ها و ظرفیت عملیاتی مواجه شده است. فهم این تحول، تنها در پرتو تحولات بیرونی (مانند افزایش فشارهای ایالات متحده و رژیم اسرائیل) کافی نیست، بلکه باید به متغیرهای داخلی مؤثر بر تصمیم‌گیری بازیگران اصلی این محور نیز توجه کرد؛ دقیقاً همان جایی که نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، مزیت تحلیلی خود را نشان می‌دهد (Schweller, 2004: 38).

در سال‌های اولیه شکل‌گیری، محور مقاومت به نوعی از انسجام ساختاری برخوردار بود که در قالب حضور منظم سپاه قدس در جبهه‌های مقاومت، هم‌افزایی ایدئولوژیک میان اعضا، وحدت گفتمانی در مواضع رسمی و مشارکت عملیاتی در جنگ‌های نیابتی بروز می‌یافت. توان ایران در تأمین مالی، انتقال فناوری نظامی و آموزش نیروها، در کنار اعتماد راهبردی اعضای غیردولتی، باعث شد بازدارندگی این محور تا سال ۲۰۱۸ عمده‌تأ ماهیتی هماهنگ و مؤثر داشته باشد (کرمی، ۱۴۰۰: ۳۸؛ قنبری و شاکری، ۱۴۰۰: ۶۶)؛ اما از این سال به بعد، عوامل متعددی، از جمله بازگشت تحریم‌های ثانویه، ترور سردار سلیمانی، تضعیف مشروعیت دولت‌های هم‌پیمان و تغییر اولویت‌های امنیتی منطقه‌ای، به شکل‌گیری شکاف‌هایی عمیق در این انسجام انجامید (Chatham House, 2025:24). تغییرات ساختاری، نخست در شکل بازدارندگی بروز کرد. پیش‌تر، بازدارندگی محور مقاومت متکی بر تهدید پاسخ هماهنگ از سوی چند جبهه و با پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی ایران بود. رژیم اسرائیل و متحدان آن می‌دانستند که ضربه به هر یک از اجزای محور، می‌تواند واکنشی چندلایه و هم‌زمان در جبهه‌های مختلف داشته باشد؛ از جمله حملات موشکی حزب الله، عملیات پهبادی انصارالله، یا تحرکات حشدالشعبی در عراق؛

اما پس از ۲۰۲۰، این الگو به تدریج جای خود را به ساختاری واگرا و غیریکپارچه داد. علت این واگرایی نه صرفاً فشار خارجی، بلکه کاهش توان درون‌زا برای هماهنگ‌سازی و تداوم راهبردی بود. این موضوع در جنگ ۲۰۲۳ نیز به وضوح مشهود بود، آنجا که علی‌رغم تداوم حملات رژیم اسرائیل به مواضع حزب الله و انهدام مراکز لجستیکی در سوریه، واکنش محور، عمدتاً موضعی، نامتقارن و پراکنده بود (Israel Counter-Terrorism Institute, 2025: 29). جمهوری اسلامی ایران به عنوان بازیگر مرکزی این محور، از اواخر دهه ۲۰۱۰ با بحرانی توأمان در حوزه سیاست داخلی و سیاست منطقه ای مواجه شد. از سویی، افزایش فشارهای تحریمی، بحران ارزی، افت مشروعیت نهادی و شکاف‌های اجتماعی ناشی از نارضایتی‌های اقتصادی، قدرت مانور منطقه ای ایران را محدود ساخت (رضایی، ۱۴۰۱: ۳۶). از سوی دیگر، در سطح منطقه ای، کاهش اعتماد عمومی به محور مقاومت در کشورهایی مانند لبنان و عراق، دولت مرکزی رو به افول در سوریه و رفتارهای مستقل تر گروه‌هایی مانند انصارالله، موجب شد تهران ناگزیر به تعدیل نقش خود از فرمانده عملیاتی به هماهنگ‌کننده راهبردی شود (قادری، ۱۴۰۰: ۱۲۲).

این عقب‌نشینی راهبردی، البته به معنای خروج کامل از میدان نبوده، بلکه به تغییر شکل کنشگری ایران منجر شده است. سیاست‌های جدید تهران در محور مقاومت بیشتر بر استفاده از فناوری‌های ارزان قیمت و درعین حال مؤثر تمرکز یافته‌اند: از پهبادهای انتحاری و شناسایی گرفته تا موشک‌های نقطه‌زن و جنگ سایبری. انتقال این فناوری‌ها به گروه‌های نیابتی، در نبود حمایت رسمی از سوی دولت‌های منطقه، نوعی بازدارندگی غیرمتمرکز را رقم زده که مبتنی بر پراکندگی، تحرک و دشواری رهگیری است (Talma, 2021: 77)؛ اما حتی این ساختار نیز، بدون پشتوانه سیاسی و اجتماعی، نمی‌تواند به طور مؤثر عمل کند؛ به ویژه در مناطقی که گروه‌های مقاومت با افکار عمومی داخلی دچار چالش شده‌اند، مانند حزب الله در لبنان یا حشدالشعبی در عراق (تیموری و شریعتی، ۱۴۰۲: ۹۲).

در جنگ‌های اخیر، از جمله نبردهای سایبری و اطلاعاتی سال ۲۰۲۴ میان رژیم اسرائیل و شبکه مقاومت، مشخص شد که دشمنان محور مقاومت به خوبی موفق شده‌اند ساختارهای ارتباطی، لجستیکی و انتقال فناوری ایران را در منطقه شناسایی کرده و هدف قرار دهند. تخریب زنجیره تأمین تسلیحاتی در مسیر عراق-سوریه-لبنان، حملات سایبری به زیرساخت‌های ارتباطی و ترور هدفمند فرماندهان میدانی، همگی بخشی از راهبرد «ختی‌سازی بازدارندگی» بودند که تل‌آویو طی این سال‌ها پیاده کرده است (Smart Thinking, 2025: 18).

ایران در پاسخ، به جای راهبردهای واکنشی مستقیم، به الگوی «تأخیر در پاسخ» و «ابهام در منشأ حملات» روی آورده است. این سیاست، اگرچه در کوتاه‌مدت موجب کاهش سطح درگیری مستقیم می‌شود، اما در بلندمدت به تضعیف مؤلفه بازدارندگی منجر شده است. درحالی‌که پیش‌تر دشمن می‌دانست که با حمله به یک عضو از محور، با واکنش از سوی سایر اعضا روبه‌رو خواهد شد، امروز محاسبه‌ی هزینه برای دشمن ساده‌تر شده و خطرپذیری رژیم اسرائیل افزایش یافته است (احمدی، ۱۴۰۱: ۵۶). در یک جمع‌بندی نظری، می‌توان گفت که سیاست خارجی ایران در چارچوب محور مقاومت طی این دهه از ساختار «دکترین امنیت دسته‌جمعی» به سمت «دکترین مداخله‌پراکنده» تغییر یافته است. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک نیز این مسیر را تأیید می‌کند؛ جایی که فشارهای محیطی ثابت باقی می‌مانند، اما تغییر در ظرفیت داخلی، نوع واکنش بازیگر را به طور کامل دگرگون می‌کند. امروز، ایران هنوز هم در رأس محور مقاومت قرار دارد، اما این هژمونی نه از جنس مدیریت عملیاتی، بلکه بیشتر معطوف به ارائه حمایت فناورانه، راهبردی و گفتمانی است.

بازدارندگی فرسایشی در محورهای فرعی مقاومت (لبنان، عراق، یمن)

در ادامه روند تضعیف ساختار بازدارندگی کلاسیک محور مقاومت و حرکت به سوی

مدل‌های غیرمتمرکز، بررسی دقیق بازیگران فرعی این محور اهمیت مضاعفی می‌یابد. این بازیگران، هرچند به ظاهر تحت چتر راهبردی جمهوری اسلامی ایران قرار دارند، اما در سال‌های اخیر، به دلایل متعدد، در قالب الگوهای متفاوت و گاه متناقض با الگوی کلان محور مقاومت عمل کرده‌اند. بررسی حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق و جنبش انصارالله یمن، به عنوان سه محور فرعی مقاومت، نشان می‌دهد که این بازیگران، گرچه همچنان در چارچوب گفتمان ضدصهیونیستی و ضدآمریکایی باقی مانده‌اند، اما در عمل به نوعی از بازدارندگی فرسایشی و پراکنده سوق یافته‌اند که کارایی راهبردی محدودی در برابر رژیم اسرائیل دارد.

تحول رفتار حزب‌الله لبنان در سال‌های اخیر را می‌توان نقطه عطفی در کاهش توان بازدارندگی محور مقاومت دانست. این جنبش که روزگاری به عنوان قدرتمندترین بازوی غیردولتی مقاومت در منطقه شناخته می‌شد، امروز با چالش‌هایی هم‌زمان در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه است. از منظر داخلی، فروپاشی اقتصادی لبنان، بی‌اعتمادی شدید افکار عمومی به طبقه سیاسی و اتهامات گسترده در مورد فساد و وابستگی، حزب‌الله را در موقعیتی تدافعی قرار داده‌اند. در چنین شرایطی، حزب‌الله، به رغم برخورداری از توان نظامی چشم‌گیر، ناچار به اتخاذ رویکردی محتاطانه در برابر تحریکات رژیم اسرائیل شده است. در جریان نبردهای مرزی ۲۰۲۳، درحالی که رژیم اسرائیل با حملات مکرر به مواضع جنوبی لبنان، شبکه‌های ارتباطی و مراکز تدارکاتی حزب‌الله را هدف قرار داد، واکنش این گروه محدود به چند عملیات موشکی پراکنده و فاقد پشتیبانی رسانه‌ای بود. این در حالی است که در دهه پیش، تنها تهدید به حمله به خاک لبنان از سوی رژیم اسرائیل، پاسخ‌هایی قاطع و هماهنگ را به همراه داشت.

تحلیل رفتار حزب‌الله در این مقطع، در پرتو نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، به خوبی روشن می‌سازد که توان واکنش یک بازیگر غیردولتی نیز، همانند دولت‌ها، به شدت متأثر

از متغیرهای داخلی مانند مشروعیت اجتماعی، وضعیت اقتصادی، انسجام سیاسی و ظرفیت نهادی است. اگرچه تهدید رژیم صهیونیستی نسبت به گذشته افزایش یافته، اما به دلیل ضعف در سطح داخلی لبنان، امکان کنش بازدارنده مؤثر برای حزب‌الله کاهش یافته است. افزون بر این، با کاهش حمایت مالی مستقیم از سوی ایران به دلیل فشارهای اقتصادی داخلی و تحریم‌ها، تکیه حزب‌الله بر منابع درونی افزایش یافته که این نیز به نوعی ملاحظات داخلی و رفتار محافظه‌کارانه منجر شده است (دهقان، ۱۳۹۹: ۵۴).

در عراق نیز، وضعیت پیچیده‌تر و چندلایه‌تر است. حشدالشعبی که پس از ظهور داعش به عنوان یک نیروی رسمی و مشروع در ساختار دفاعی عراق ظهور کرد، در سال‌های اخیر با بحران چندگانگی سیاسی، رقابت داخلی میان جناح‌های شیعی و تنش با دولت مرکزی مواجه بوده است. از سوی دیگر، حملات هوایی مکرر رژیم اسرائیل به مواضع این گروه‌ها، به ویژه در مناطق مرزی عراق و سوریه، نه تنها پاسخی هماهنگ از سوی آن‌ها در پی نداشته، بلکه در برخی موارد به تضعیف مواضع داخلی آنان نیز منجر شده است. ساختار غیرمتمرکز حشدالشعبی که در آن جناح‌هایی با وفاداری‌های متفاوت و اولویت‌های ملی، مذهبی یا ایدئولوژیک فعالیت می‌کنند، سبب شده است انسجام راهبردی این نیروی مقاومت تضعیف شود.

در تبیین این وضعیت، باید توجه داشت که حشدالشعبی امروز دیگر تنها یک بازیگر امنیتی نیست، بلکه به نیرویی با ابعاد سیاسی، اقتصادی و گاه رانت محور تبدیل شده است. این چندگانگی، امکان واکنش منسجم و بازدارنده را کاهش داده است. در جریان جنگ غزه در سال ۲۰۲۳، برخی گروه‌های حشدالشعبی از قصد خود برای حمله به منافع آمریکا در عراق سخن گفتند، اما این اقدام نه تنها صورت نگرفت، بلکه با محکومیت رسمی دولت عراق نیز مواجه شد (احمدی، ۱۴۰۲: ۵۹). چنین رخدادی نشان می‌دهد که سیاست خارجی یا کنش بین‌المللی گروه‌های مقاومت، حتی در دل محور مقاومت،

به شدت در معرض محدودیت‌های داخلی و محاسبات سیاسی بومی قرار دارد. در میان بازیگران فرعی، انصارالله یمن از جهاتی خاص تر است. این گروه، به واسطه شرایط جنگ داخلی مداوم، فقر شدید اقتصادی و محاصره طولانی مدت، در عین ضعف ساختاری، موفق شده است الگویی از بازدارندگی موشکی و پهپادی را در برابر ائتلاف سعودی-آمریکایی-صهیونیستی ایجاد کند.

حملات دقیق پهپادی به تأسیسات نفتی عربستان، پرتاب موشک‌های بالستیک با برد بلند و تهدید کشتی‌های تجاری در تنگه باب المندب، از جمله اقدامات بازدارنده این گروه در چند سال اخیر بوده است (موسوی، ۱۳۹۹: ۱۴۱)؛ اما باید در نظر داشت که این اقدامات، هرچند در راستای راهبرد مقاومت هستند، الزاماً در هماهنگی مستقیم با سیاست کلان ایران یا محور مقاومت انجام نمی‌شوند، بلکه عمدتاً مبتنی بر ملاحظات خاص انصارالله در جنگ داخلی و رقابت منطقه‌ای با عربستان است.

برخلاف حزب‌الله و حشدالشعبی، انصارالله از وابستگی سیاسی آشکاری به ایران پرهیز می‌کند و سعی دارد هویت مستقل و یمنی-اسلامی خود را حفظ کند. این استقلال، اگرچه در کوتاه‌مدت باعث افزایش تحرک عملیاتی گروه شده، اما در بلندمدت مانع از انسجام در الگوی بازدارندگی محور مقاومت است. در واقع، توان بازدارندگی انصارالله اگرچه بالاست، اما در راهبرد منطقه‌ای ایران، بیشتر به‌عنوان عاملی جانبی عمل می‌کند تا بخشی یکپارچه از یک ساختار هماهنگ باشد.

در مجموع، بررسی سه محور فرعی مقاومت نشان می‌دهد که روند عمومی، حرکت از بازدارندگی متمرکز به بازدارندگی فرسایشی و پراکنده بوده است. این روند، اگرچه در برخی موارد مانع از حمله مستقیم و گسترده رژیم اسرائیل یا متحدانش شده است، اما نتوانسته مفهوم «بازدارندگی هماهنگ و هم‌زمان» را حفظ کند. در چارچوب رئالیسم نوکلاسیک، می‌توان گفت که کنش بازیگران محور، بیش از آن‌که تابع ساختار منطقه‌ای

باشد، متأثر از منطق تصمیم‌گیری داخلی، تعادل سیاسی-اجتماعی و منافع بومی آنان است (قادری، ۱۴۰۰: ۱۳۸). این مسئله، چالشی جدی برای آینده محور مقاومت و توان آن در مقابله با رژیم اسرائیل به‌شمار می‌آید.

بازدارندگی شبکه‌ای در برابر راهبرد تهاجمی اسرائیل؛ ناکارآمدی ساختاری

محور مقاومت (۲۰۲۳-۲۰۲۵)

بازدارندگی، به عنوان مفهومی مرکزی در معادلات قدرت منطقه‌ای، در دهه اخیر دستخوش دگرگونی مفهومی و عملیاتی شده است. در گذشته، بازدارندگی در قالب تهدید به مجازات قاطع، واکنش‌های کلاسیک و استفاده از نیروی سخت متعارف تعریف می‌شد؛ اما در محیط امنیتی نوین، به‌ویژه در غرب آسیا، مفهوم بازدارندگی به شکل شبکه‌ای، متکثر و انعطاف‌پذیر بازتعریف شده است. محور مقاومت، با توجه به ساختار غیردولتی و پراکنده‌اش، به‌گونه‌ای طبیعی به‌سوی الگوی «بازدارندگی شبکه‌ای» متمایل شد؛ الگویی که برخلاف ساختار سنتی، نه بر قدرت متمرکز، بلکه بر گسترش میدان تهدید و افزایش هزینه‌های ناپایدار دشمن تمرکز دارد (تالما، ۲۰۲۱: ۷۹).

در سطح نظری، بازدارندگی شبکه‌ای با ساختار رئالیسم نئوکلاسیک هم‌پوشانی قابل توجهی دارد. در این نظریه، الگوی کنش بازیگر تابعی از ادراک تهدید، قابلیت پاسخ‌گویی داخلی و ظرفیت نهادهای تصمیم‌گیر است (راس، ۱۹۹۸: ۱۵۲). در چارچوب این نظریه، زمانی که یک بازیگر، مانند ایران یا گروه‌های محور مقاومت، با تهدید مستقیم از سوی رژیم اسرائیل روبه‌رو می‌شود، اما توانایی پاسخ‌گویی متمرکز و هماهنگ را ندارد، ناگزیر به بهره‌گیری از الگوهای غیرمتمرکز، پراکنده و تدریجی متوسل می‌شود؛ درست همان روندی که پس از سال ۲۰۲۳ به‌وضوح در رفتار محور مقاومت مشاهده می‌شود.

با آغاز دور جدید تنش‌ها میان اسرائیل و گروه‌های محور مقاومت در ۲۰۲۳، به ویژه پس از عملیات ۷ اکتبر، رژیم اسرائیل استراتژی جدیدی تحت عنوان «تخریب تدریجی قابلیت‌های پنهان» در پیش گرفت. براساس گزارش چتم هاوس، ارتش اسرائیل در این دوره، بیش از ۱۲۰ حمله اطلاعاتی، سایبری و هدفمند را علیه فرماندهان و شبکه‌های تسلیحاتی وابسته به ایران در سوریه، لبنان و عراق انجام داد؛ حملاتی که به انهدام زیرساخت‌هایی چون سامانه‌های پهپادی، مراکز ارتباطی، زنجیره تأمین تسلیحات دقیق و واحدهای فرماندهی منجر شد (هاس 29: 2025).

در تحلیل این رویکرد، می‌توان گفت که اسرائیل با بهره‌گیری از اطلاعات چندمنظوره، داده‌کاوی، عملیات الکترونیک و فناوری‌های شناسایی از راه دور، به نوعی از «بازدارندگی فعال تهاجمی» رسیده است. این بازدارندگی نه تنها در پی مهار تهدید است، بلکه در تلاش است تا پیش از شکل‌گیری کامل تهدید، آن را از درون تخریب کند. به عبارتی، رژیم اسرائیل در سال‌های اخیر از بازدارندگی سنتی به «سیاست پیش‌دستی امنیتی» عبور کرده است (Israel Counter-Terrorism Institute, 2025: 32).

در برابر این تحول، واکنش محور مقاومت محدود، پراکنده و عمدتاً دفاعی بوده است. به‌جز چند عملیات موشکی محدود از سوی حزب‌الله، پرتاب پهپادهای شناسایی توسط انصارالله و چند حمله مشکوک به پایگاه‌های آمریکا در عراق، هیچ پاسخ منسجم، هماهنگ و بازدارنده‌ای در ابعاد منطقه‌ای مشاهده نشد (Center for Strategic and International Studies, 2025: 45). علت این ضعف ساختاری، نه تنها در حوزه نظامی، بلکه بیشتر در سطح تصمیم‌سازی، هماهنگی و محاسبه هزینه-فایده سیاسی قابل‌تحلیل است. به‌عنوان نمونه، در شرایطی که افکار عمومی لبنان از حزب‌الله خواستار اجتناب از درگیری مستقیم با اسرائیل بود، فرماندهی این گروه تصمیم گرفت به سیاست «واکنش محدود» پایبند بماند تا از بی‌ثباتی سیاسی داخلی جلوگیری کند. در عراق، گروه‌های حشدالشعبی با فشار نخست‌وزیری

مواجه بودند تا از ورود به درگیری منطقه‌ای خودداری کنند؛ چراکه چنین رفتاری می‌توانست دولت بغداد را هدف تحریم‌های جدید قرار دهد. در یمن نیز، علی‌رغم تهدید انصارالله به بستن مسیر دریایی باب‌المندب، واکنش عملیاتی منسجم و قابل‌ملاحظه‌ای صورت نگرفت.

در این شرایط، ماهیت بازدارندگی شبکه‌ای که باید مبتنی بر هماهنگی غیرمتمرکز اما هم‌افزا باشد، به دلیل ضعف در پیوندهای افقی میان بازیگران مقاومت و غیبت راهبرد منطقه‌ای واحد، دچار اختلال شد. بازدارندگی به جای آن‌که هزینه حمله را برای دشمن بالا ببرد، به شکلی منفعل و تدافعی تقلیل یافت. اسرائیل، با درک همین ضعف، سطح تهدیدات خود را از مرزهای عملیاتی به عمق راهبردی بازیگران منتقل کرد؛ از جمله ترور فرماندهان در سوریه، انفجار مراکز تولید پهپاد در عراق و هدف‌گیری واحدهای لجستیکی حزب‌الله در مرز با لبنان (اسمارت تینکینگ، ۲۰۲۵: ۲۷؛ نیویورکر، ۲۰۲۴: ۴۹).

به عبارت دیگر، ساختار غیریکپارچه محور مقاومت، موجب شد که هیچ‌یک از اعضای آن به تنهایی یا در تعامل با سایر اجزا، قادر به بازدارندگی مؤثر در برابر راهبرد تهاجمی اسرائیل نباشند. در چارچوب نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، می‌توان این وضعیت را ناشی از «شکاف بین ظرفیت تهدید ادراک‌شده و توان پاسخ‌گویی داخلی» تحلیل کرد.

رژیم اسرائیل به عنوان بازیگری با توان اطلاعاتی بالا، اقدام به ارزیابی دقیق از نقاط ضعف ساختاری محور کرد و با بهره‌گیری از همان خلأها، سطح تهدید را مرحله‌به‌مرحله ارتقا داد.

درنهایت، باید اذعان کرد که در سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵، بازدارندگی شبکه‌ای محور مقاومت، اگرچه به صورت تاکتیکی در برخی جبهه‌ها عمل کرده، اما در سطح راهبردی، کارایی لازم برای مهار اسرائیل را نداشته است. نه تنها هیچ‌یک از حملات اسرائیل به طور قابل‌ملاحظه‌ای پاسخ داده نشده‌اند، بلکه در مواردی، هزینه‌های واردشده به محور

مقاومت بیشتر از سال‌های پیش بوده است (هاس 2025:30). این وضعیت، از یک سو بیانگر ناکامی محور مقاومت در حفظ مزیت بازدارندگی است و از سوی دیگر، حاکی از آن است که بدون بازتعریف ساختاری و هماهنگ‌سازی راهبردی، بازدارندگی شبکه‌ای نیز نمی‌تواند جایگزین مؤثری برای الگوهای سنتی بازدارندگی باشد.

تحلیل تطبیقی و آینده‌نگر محور مقاومت در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک

در بررسی آینده محور مقاومت و تحلیل عملکرد آن در یک دهه اخیر، نمی‌توان از تضاد ساختاری میان متغیرهای درونی و بیرونی چشم پوشید. از یک سو، تهدیدات فزاینده خارجی - به‌ویژه از سوی رژیم اسرائیل - ساختار فشرده‌ای از فشار امنیتی، اطلاعاتی و نظامی را علیه محور مقاومت شکل داده‌اند؛ و از سوی دیگر، تضعیف داخلی در نهادهای تصمیم‌گیر، فرسایش مشروعیت مردمی، بحران اقتصادی و واگرایی ایدئولوژیک میان گروه‌های مقاومت، کارایی راهبردی آن را کاهش داده است. این تضاد بنیادین، در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، به منزله شکاف میان «محرک خارجی» و «پاسخ داخلی» تحلیل می‌شود؛ شکافی که در صورت تداوم، موجودیت راهبردی محور را با تهدید روبه‌رو می‌سازد.

بر مبنای این چارچوب نظری، توان هر بازیگر برای پاسخ به تهدید خارجی، به سه عامل داخلی بستگی دارد: ۱. ظرفیت نهادی تصمیم‌گیری، ۲. مشروعیت اجتماعی نخبگان حاکم و ۳. انسجام داخلی در سطح سازمانی و ایدئولوژیک. بررسی تجربی گروه‌های مختلف محور مقاومت نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، این سه مؤلفه به شدت دچار تضعیف شده‌اند. در لبنان، مشروعیت اجتماعی حزب الله به واسطه بحران اقتصادی، فساد اداری و اتهامات سیاسی فرسوده شده است. در عراق، حشدالشعبی با اختلافات درونی و تعارض با دولت مرکزی مواجه است و در یمن، انصارالله به دلیل جنگ فرسایشی و

مشکلات معیشتی، قادر به بسیج اجتماعی گسترده نیست (Smart Thinking, 2025: 23).

در سطح کلان، جمهوری اسلامی ایران نیز - به عنوان نقطه اتکای ساختاری محور - در دهه گذشته با چالش‌های درونی گسترده مواجه شده است. تحریم‌های بین‌المللی، نوسانات ارزی، اعتراضات اجتماعی و شکاف در سیاست‌گذاری منطقه‌ای، همگی موجب تضعیف ابزارهای سنتی سیاست خارجی ایران در مدیریت محور مقاومت شده‌اند (رضایی، ۱۴۰۱: ۳۸؛ قادری، ۱۴۰۰: ۱۳۲). از این رو، ایران که پیش‌تر می‌توانست با اتکا به نفوذ فرمانطقه‌ای، هم‌افزایی راهبردی ایجاد کند، امروز بیشتر به‌عنوان ناظر کلان و تأمین‌کننده حداقلی منابع مقاومت شناخته می‌شود تا فرمانده عملیاتی و کنشگر محوری.

از طرف دیگر، رژیم اسرائیل موفق شده است با بازتعریف راهبرد تهاجمی خود، از یک بازدارندگی دفاع‌محور به یک سیاست تهاجمی پیشگیرانه گذار کند. براساس گزارش‌های نهادهای امنیتی و اندیشکده‌های بین‌المللی، اسرائیل اکنون از طریق عملیات اطلاعاتی ترکیبی، جنگ سایبری، ترور هدفمند و حملات محدود هوایی، ساختار مقاومت را در عمق سرزمینی و سازمانی آن هدف قرار می‌دهد، بدون آن که واکنشی معنادار یا بازدارنده از سوی محور دریافت کند (Chatham House, 2025: 28).

در این شرایط، الگوی بازدارندگی شبکه‌ای محور مقاومت - که در صورت انسجام و هم‌افزایی قادر به تحمیل هزینه‌های متوازن بود - به الگویی منفعل و ناکارآمد بدل شده است. الگوهای پراکنده، موضعی، فاقد پوشش رسانه‌ای منسجم و بدون پیوند راهبردی با یکدیگر، نه تنها نتوانسته‌اند تهدید را مهار کنند، بلکه در مواردی موجب افزایش خطرپذیری دشمن شده‌اند (Israeli National Security Studies Institute, 2025: 34).

در این میان، یکی از پدیده‌های قابل توجه، افزایش «تنهایی راهبردی» محور مقاومت است؛ به این معنا که در مواجهه با تهدید مشترک، بازیگران عضو نه‌تنها کنش هماهنگ ندارند، بلکه برخی از آنان به‌دلیل فشار داخلی یا منافع ملی، عملاً به حالت خنثی یا حتی

واگرایانه درآمده‌اند. حزب‌الله از ورود به جنگ اجتناب می‌ورزد، انصارالله مواضع مستقل اتخاذ می‌کند و در عراق نیز گروه‌ها در سطحی محدود و متناقض عمل می‌کنند. این انشقاق، عملاً ماهیت «محور» را به چالش کشیده و آن را به شبکه‌ای از کنشگران پراکنده و هم‌جهت، اما نه هم‌افزا، تقلیل داده است (شریفی، ۱۴۰۲: ۷۵).

با این حال، نمی‌توان گفت که محور مقاومت به طور کامل تضعیف شده است. توان فناوری بومی، تسلیحات نامتقارن، گسترش نفوذ ایدئولوژیک و تأثیرگذاری بر افکار عمومی همچنان در اختیار این محور است؛ اما استفاده مؤثر از این ظرفیت‌ها، نیازمند بازتعریف ساختار سازمانی، هماهنگی راهبردی میان اعضا و ارتقاء مشروعیت داخلی است؛ امری که بدون اصلاحات جدی در سیاست‌گذاری ایران و پذیرش سازوکارهای چندسطحی و غیرمتمرکز، دست‌نیافتنی خواهد بود.

از منظر آینده‌پژوهی، سناریوهای پیش روی محور مقاومت را می‌توان در سه سطح خلاصه کرد:

۱. **سناریوی انفعال مستمر:** ادامه روند کنونی، با پراکندگی تاکتیکی، تضعیف اعتماد عمومی و ناکامی در بازدارندگی مؤثر؛

۲. **سناریوی بازسازی هماهنگی:** ایجاد ساختاری نوین برای مدیریت غیردولتی هماهنگ، بهره‌گیری از فناوری‌های ارزان و دقیق و طراحی پاسخ‌های چندسطحی؛

۳. **سناریوی فروپاشی ساختاری:** در صورت تداوم ضعف در تصمیم‌گیری، فشارهای اقتصادی داخلی و واگرایی منطقه‌ای، احتمال زوال محور مقاومت به‌عنوان یک بازیگر مؤثر ژئوپلیتیکی نیز مطرح است.

در جمع‌بندی نهایی، نظریه رئالیسم نئوکلاسیک به ما می‌آموزد که سیاست خارجی تنها حاصل فشار خارجی یا تهدید نظامی نیست، بلکه تابعی از ظرفیت پاسخ‌دهی داخلی، مشروعیت نهادهای تصمیم‌ساز و ادراک نخبگان از تهدید است (Schweller, 2004: 59). بر

این اساس، اگرچه تهدیدات رژیم اسرائیل پابرجاست، اما کارایی محور مقاومت در برابر آن، مستلزم بازتعریف درونی است.

پیشنهادها و راهکارهای راهبردی

با توجه به یافته‌های پژوهش حاضر و تحلیل تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت در دهه اخیر، به‌ویژه در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، مجموعه‌ای از پیشنهادهای سیاستی و پژوهشی ارائه می‌شود که می‌تواند در بازتعریف راهبردهای آینده این محور و همچنین در غنای مطالعات آتی مؤثر واقع شود. نخست، ضروری است که بازیگران اصلی محور مقاومت به جای تداوم الگوی سنتی بازدارندگی متمرکز، بر توسعه یک مدل بازدارندگی شبکه‌ای نهادمند تمرکز کنند. این بدان معناست که علاوه بر اتکای صرف به ابزارهای نظامی و امنیتی، باید سازوکارهای هماهنگی میان گروه‌ها و دولت‌های عضو تقویت گردد. ایجاد نهادهای مشورتی مشترک، ارتقای سطح هماهنگی رسانه‌ای و تعریف خطوط ارتباطی پایدار می‌تواند به کاهش واگرایی و افزایش توان هم‌افزایی منجر شود. دوم، بازسازی مشروعیت اجتماعی در جوامع میزبان مقاومت از اهمیت حیاتی برخوردار است. تجربه لبنان و عراق نشان داده است که کاهش مشروعیت سیاسی و بی‌اعتمادی اجتماعی می‌تواند مستقیماً توان عملیاتی و بازدارندگی بازیگران مقاومت را تضعیف کند؛ بنابراین، لازم است گروه‌های مقاومت با بهره‌گیری از استراتژی‌های نرم، سرمایه‌گذاری در خدمات اجتماعی و مشارکت در فرآیندهای سیاسی، اعتماد عمومی را بازسازی کنند.

در سطح کلان‌تر، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگر محوری محور مقاومت، نیازمند بازنگری در مدیریت راهبردی چندسطحی است. در دهه گذشته، نقش ایران از فرماندهی عملیاتی مستقیم به هماهنگی راهبردی و تأمین فناوری تغییر یافته است. برای حفظ این جایگاه، ایران باید الگوهای جدیدی از

پشتیبانی فناورانه (مانند توسعه جنگ سایبری، سامانه‌های هوش مصنوعی و پهپادهای پیشرفته) را با چارچوب‌های امنیتی و سیاسی ترکیب کند. هم‌زمان، دیپلماسی چندجانبه ایران باید به‌گونه‌ای طراحی شود که محور مقاومت را نه به عنوان ائتلافی صرفاً نظامی، بلکه به عنوان یک شبکه سیاسی-اجتماعی مشروع معرفی نماید تا هزینه‌های بین‌المللی آن کاهش یابد. در همین راستا، بهره‌گیری از فرصت‌های دیپلماسی منطقه‌ای و کاهش سطح تقابل مستقیم می‌تواند به محور مقاومت امکان دهد تا در برابر فشارهای فزاینده اسرائیل و ایالات متحده انعطاف پذیرتر عمل کند. از منظر پژوهشی، پیشنهاد می‌شود که مطالعات آینده با تمرکز بر پویایی‌های درونی و محلی گروه‌های عضو محور مقاومت ادامه یابد. بررسی تفاوت‌های ادراکی و نهادی میان حزب‌الله، حشدالشعبی و انصارالله می‌تواند درک بهتری از چرایی و اگرایی‌های راهبردی فراهم سازد. همچنین، نیاز به پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه فناوری‌های نوین امنیتی، جنگ شناختی و رسانه‌ای وجود دارد تا نشان دهد چگونه مقاومت می‌تواند در عصر دیجیتال و اطلاعاتی، بازدارندگی خود را بازتعریف کند. به‌علاوه، استفاده از چارچوب‌های نظری مکمل، همچون سازه‌انگاری یا نظریه شبکه‌های پیچیده، می‌تواند در تکمیل تحلیل نئورئالیسم نوکلاسیک سودمند واقع شود.

درنهایت، باید تأکید کرد که بقای محور مقاومت در دهه آینده بیش از هر چیز به توان آن در بازتعریف ساختارهای داخلی، بازسازی مشروعیت اجتماعی و توسعه هماهنگی شبکه‌ای بستگی دارد. اگر این محور بتواند از سطح واکنش‌های موضعی و پراکنده فراتر رفته و به یک مدل سازمان‌یافته و چندبعدی برسد، همچنان قادر خواهد بود به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیکی مؤثر در معادلات منطقه‌ای ایفای نقش کند. در غیر این صورت، خطر تنزل آن به مجموعه‌ای از کنشگران پراکنده و محلی همچنان وجود خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

تحولات ژئوپلیتیکی محور مقاومت طی یک دهه اخیر، به‌ویژه در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، نمایانگر گذار از ساختار بازدارندگی متمرکز، مقتدر و ایدئولوژیک به مدلی پراکنده، واکنشی و فاقد انسجام راهبردی است. آنچه در دهه پیشین به‌مثابه یک ائتلاف مقاومت‌محور با رهبری جمهوری اسلامی ایران و پیوند میان دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی شکل گرفته بود، در شرایط کنونی بیش از هر چیز با واگرایی داخلی، فشارهای بیرونی و شکاف در توانایی راهبردی مواجه است. اگرچه تهدیدات امنیتی رژیم اسرائیل به‌ویژه پس از سال ۲۰۲۳ شدت یافته و ماهیت آن از بازدارندگی دفاعی به بازدارندگی تهاجمی فعال تغییر کرده است، اما پاسخ محور مقاومت به این تحولات عمدتاً ناکارآمد، تدافعی و پراکنده بوده است.

تحلیل تحولات این محور در چارچوب نظری رئالیسم نئوکلاسیک آشکار می‌سازد که کاهش کارایی راهبردی مقاومت نه‌فقط حاصل فشارهای بین‌المللی یا قدرت نظامی دشمن، بلکه در وهله نخست، نتیجه محدودیت‌های داخلی، فرسایش نهادی، بحران‌های اقتصادی، افت مشروعیت اجتماعی و تضعیف انسجام ایدئولوژیک میان اعضای محور است. بر این اساس، نظریه‌پردازی درباره تضعیف یا احیای محور مقاومت، مستلزم تمرکز بر مؤلفه‌هایی است که در سطح داخلی، ظرفیت بازیگران را برای مواجهه با تهدیدات خارجی تعیین می‌کنند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان هسته راهبردی محور مقاومت، در یک دهه اخیر، نقشی متفاوت با گذشته ایفا کرده است. این نقش از فرماندهی عملیاتی و سازمان‌دهی مستقیم، به سیاست‌هماهنگی راهبردی، پشتیبانی فناوری و مدیریت چندلایه غیردولتی تغییر یافته است. این تحول، اگرچه مزایای تاکتیکی چون کاهش هزینه و انعطاف‌پذیری بیشتر را به همراه داشته، اما در غیاب یک ساختار

مدیریتی منسجم و در شرایط بحران مشروعیت، باعث کاهش بازدارندگی ساختاری و افزایش آسیب‌پذیری شده است. هم‌زمان، رژیم اسرائیل موفق شده است از شکاف‌های ساختاری محور مقاومت بهره‌برداری کرده، با اتخاذ راهبرد «تخریب قابلیت‌های پنهان»، ابتکار عمل اطلاعاتی و عملیاتی را به دست گیرد. در این فرآیند، هیچ‌یک از گروه‌های عضو محور مقاومت - اعم از حزب الله، حشدالشعبی یا انصارالله - نتوانسته‌اند به صورت هماهنگ و مؤثر در برابر این راهبرد واکنش نشان دهند. کاهش مشروعیت اجتماعی در لبنان و عراق، فشارهای سیاسی داخلی و منافع واگرا، هر یک به گونه‌ای در تضعیف پاسخ مشترک مؤثر بوده‌اند.

در مجموع، بازتعریف ژئوپلیتیکی محور مقاومت در دهه اخیر، نه تنها به معنای تغییر در جغرافیای تقابل یا نوع تهدیدات است، بلکه نشانه‌ای از انتقال به مرحله‌ای است که در آن مشروعیت داخلی، ظرفیت نهادی و قدرت تنظیم راهبرد جمعی، از هر عامل نظامی دیگر تعیین‌کننده‌تر شده‌اند. اگر این محور نتواند در برابر فروپاشی انسجام ایدئولوژیک، بحران اقتصادی و واگرایی منطقه‌ای ایستادگی کند، در آینده نه‌چندان دور، از یک بازیگر ژئوپلیتیکی با قدرت بازدارندگی، به مجموعه‌ای پراکنده از گروه‌های درگیر در منازعات محلی تنزل خواهد یافت. لذا، آینده محور مقاومت بیش از هر چیز، تابع تحولات درونی و بازسازی ساختارهای مشروعیت، هماهنگی و توانایی راهبردی آن خواهد بود.

منابع

- احمدی، ناصر. (۱۴۰۱). مقاومت انصارالله در یمن و منطق بازدارندگی. تحقیقات سیاست منطقه‌ای، ۹ (۲)، ۴۲-۶۳.
- احمدی، ناصر. (۱۴۰۲). ارزیابی ساختار بازدارندگی حزب الله در لبنان. مجله مطالعات امنیت منطقه‌ای، ۱۴ (۱)، ۴۵-۷۴.
- برزگر، ناصر. (۱۳۹۹). موازنه بازدارندگی در محور مقاومت. فصلنامه آینده پژوهی راهبردی، ۶ (۲)، ۳۴-۶۲.
- دهقان، حسین. (۱۳۹۹). موازنه بازدارندگی در محور مقاومت. فصلنامه آینده پژوهی راهبردی، ۶ (۲)، ۳۴-۶۲.
- جعفری، محمد. (۱۴۰۰). بررسی راهبردهای ایران در حمایت از گروه‌های مقاومت. مطالعات امنیتی و دفاعی، ۳۵ (۱)، ۵۹-۹۴.
- تیموری، محمد و شریعتی، علی. (۱۴۰۲). نقش جنگ اطلاعاتی رژیم صهیونیستی در فرسایش ساختار مقاومت. مطالعات راهبردی، ۱۹ (۲)، ۸۱-۱۰۳.
- رحیمی، سید. (۱۳۹۹). روابط ایران و سوریه پس از جنگ داخلی. مطالعات بین المللی دانشگاه علامه، ۱۱ (۴)، ۹۸-۱۲۲.
- شریفیان، فریدون. (۱۴۰۱). تحولات امنیتی عراق در عصر پساداعش. مطالعات غرب آسیا، ۱۲ (۲)، ۶۶-۹۳.
- سلیمانی، حسین و فتحی، هادی. (۱۴۰۱). نقش حشدالشعبی در توازن امنیتی عراق پس از داعش. فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، ۲۲ (۲)، ۵۲-۷۸.
- قادری، سید. (۱۴۰۰). سیاست خارجی ایران در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک. فصلنامه سیاست پژوهی خارجی، ۲۵ (۴)، ۱۱۵-۱۴۲.
- کشاوری شگری، محمد و فهیمی، فهیمه. (۱۳۹۶). واکنش غرب به ژئوپلیتیک شیعه و مقاومت منطقه‌ای. فصلنامه پژوهش‌های ژئوپلیتیک، ۱۲ (۴)، ۸۹-۱۰۷.

- کرمی، محمد. (۱۴۰۰). نقش سپاه قدس در ژئوپلیتیک مقاومت. مجله علوم سیاسی، ۳۳ (۱)، ۲۵-۵۰.
- نادری، کمال. (۱۴۰۰). مقاومت و نظم منطقه‌ای جدید پس از ۲۰۲۰. ژورنال جغرافیای سیاسی، ۲۷ (۲)، ۴۴-۷۰.
- فرزین، پرویز و کاظمی، رضا. (۱۳۹۸). توسعه سیاست منطقه‌ای ایران پس از برجام. فصلنامه سیاست‌پژوهی، ۱۸ (۱)، ۲۳-۵۴.
- فتاحی، محمد و زمانی، حسین. (۱۳۹۷). مفهوم بازدارندگی شبکه‌ای و اثر آن بر امنیت غیرمتمرکز منطقه‌ای. فصلنامه راهبرد دفاعی، ۱۷ (۱)، ۶۷-۹۵.
- قنبری، مصطفی و شاکری، محمد. (۱۴۰۰). تحول راهبردی در محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای. فصلنامه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۳۴ (۲)، ۵۵-۸۰.
- موسوی، رضا. (۱۳۹۹). بررسی بازدارندگی موشکی جمهوری اسلامی ایران در معادلات خاورمیانه. فصلنامه مطالعات راهبردی دفاعی، ۲۸ (۳)، ۱۲۰-۱۴۷.
- شریفی، علی. (۱۴۰۲). ارزیابی ساختار بازدارندگی حزب الله در لبنان. مجله مطالعات امنیت منطقه‌ای، ۱۴ (۱)، ۴۵-۷۴.
- شفیعی، علی. (۱۴۰۲). تحول در راهبرد نظامی ایران در مواجهه با اسرائیل. مطالعات راهبردی دفاعی، ۲۹ (۴)، ۷۰-۹۸.
- رضایی، ناصر. (۱۴۰۱). واکاوی راهبرد نرم ایران در محور مقاومت. مطالعات بین‌الملل نوین، ۵ (۱)، ۱۱-۳۹.

ب) منابع خارجی

- Chatham House. (2025). The changing axis of resistance: The formation of a networked power. Policy Report, pp. 1-35.
- Center for Strategic and International Studies. (2025). Iran's networks in the Middle East. Analytical File, pp. 18-50.
- Israeli National Security Studies Institute. (2025). Continuity and change in Iran's axis of resistance. Report No. 43, pp. 12-39.
- Rose, Gideon. (1998). Neoclassical realism and the theory of foreign policy. World Politics, 51(1), 144-172.

-
- Schweller, Randall. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of incomplete balancing. *International Security*, 29(2), 27–62.
- Smart Thinking. (2025). The shifting power dynamics in regional resistance. Policy Report, pp. 5–30.
- Steinberg, Guido. (2021). The axis of resistance and its strategic dynamics. Security Research, SWP Institute Germany, pp. 9–40.
- Talma, Caitlin. (2021). Deterrence in the era of networked warfare. Yale University Press, Chapter 3, pp. 67–88.
- The New Yorker. (2024). The disintegrating alliances of Iran. Foreign Policy Section, pp. 34–55.
- Israel Counter-Terrorism Institute. (2025). Hezbollah and Iran's role in the deterrence equation. Analysis No. 22, pp. 15–27.